

قرآن با کلمات و آیاتش مرتبه کامل و جامع وحی آن رسول کریم است که بر ذهن وسیع و پاک خاتم وحی گیران ناپیده و از آن به نفوس آماده منعکس گشته، شعاع وحی قرآن در تاریکی متراکم جاهلیت طلوع و نفوذ کرد و آنرا از جا بر کند و بعقب راند و از میان آن باعداد تابان رخ نمود و فروزان گشت سپس نفوسی که در معرض تابش آن واقع

→ نزدیک و مطالع نور بر خاستند، و تعمق در گفته‌ها و آثار و کتایبهای آنان در زمانها و سرزمینهای مختلف مبین این حقیقت است که اصول تعالیم آنان یکی بوده و از یک منبع ناپیده، اگر گرد و غبار و انحرافاتیکه در طول زمان پیش آمده و تعبیرات و اصطلاحات مختلفیکه بحسب اندیشه‌های مردم هر زمان و سرزمین بوده، از روی تعالیم این بزرگان و پدران تربیت بشر، بزدا کنیم؛ بروشنی وحدت اصول و گوهر تعالیم امثال بودا، کنفوسیوس، زردشت، و حکمای کلدان و بابل و مصر، و پیمبران بنی اسرائیل و حکمای یونان را مینگریم، هر یک از اینها بازبانی مردم را بتوحید و یکتاپرستی و عقیده ببقاء و فضائل خلقی و محبت بنوع و کوشش برای زندگی برتر و باقی خوانده‌اند. اصول تعلیم این بزرگان آنقدر بهم شبیه و نزدیک است که بعضی از محققین تاریخ ادیان دچار این اندیشه و اشتباه شده‌اند که شاید آنها از یکدیگر الهام گرفته‌اند. با آنکه این اندیشه نه هیچ سند تاریخی دارد و نه بازندگی و تاریخ روشن اینگونه افراد تطبیق میکند، اینها که در زمانها و مکانهای دور از هم بسر می‌برند چگونه از یکدیگر الهام گرفتند؟ چرا میلیونها مردمیکه در بین این افراد بسر می‌بردند دارای چنین قدرت اندیشنده و انگیزنده نبودند و این حقایق را دریافتند؟ با آنهمه احترامیکه این اشخاص در میان ملتها داشته و دارند و سخنان آنها را میلیونها بشر تصدیق و حفظ و ضبط کرده‌اند چگونه اشاره‌ای باینکه از انسان دیگر مثلاً زردشت از بودا، مسیح از بودا یا زردشت گرفته باشد نمی‌یابیم؟ بلکه آنها خود معترف بودند و زندگی آنها گواهی میدهد که آنچه دریافته‌اند از اشخاص و مکتبها نبوده است و از طرف خداوند ملهم شده‌اند و همین شباهت و وحدت اصول تعالیم آنها گواهی میدهد و دلیل است که پرتوی بالاتر از اندیشه‌های بشری بر عقول آنها ناپیده تا مردم را به پرستش مبدع قدرت و جلال و پاکی و نور و بقاء، دعوت کنند.

کتاب بودا (دانش) که قدیمی ترین کتاب دینی هند و از بودا (۴۸۳ قبل از میلاد) است متضمن ترانه‌ها و سرودهای بهجت انگیز و مضامین عالیه است که هنوز برای برانگیختن نفوس و توجه بمالم قدس و عظمت کم مانند است. از کنفوسیوس (که خود را در پنجاه سالگی مشمول نور ازلی میدانست و میگفت به مشیت آسمانی پی برده و راز آنرا کشف کرده) نقل شده که: «انسان کامل باید در برابر جلال آسمانی سر تعظیم فرود آورد». تائوئیسم، تائو «صراط» را طریق بسوی قدرتی دانسته که آسمانها و زمین را بهم پیوسته، و همچنین دعوت زردشت و علمای صابئین بین النهرین و حکمای قدیم مصر و یونان و پیمبران بنی اسرائیل، همگی به یکتاپرستی و ایمان به مبدع و نور علم و حیات بوده، ولی آئین و دعوت همه آنها پس از گذشت زمانها و عبور از اذهان آلوده آمیخته با شرک و مظاهر آن گردید.

شدند برانگیخت و برآم انداخت و برای همیشه مطالب انسان و هدفهای زندگی و مسیر فکری را روشن کرد: «واللیل اذا عسعس، والصبح اذا تنفس...»

با توجه باین حقایق و واقعیات علمی و عینی و درك هماهنگی و همبستگی جهان مشهود زیرین با عالم معقول کامل و برتر و رابطه و وحدت نظم، گواهی این سوگندهای مشهود: «واللیل اذا عسعس...» بر حقیقت عالی غیر مشهود: «انه لقول رسول کریم» به آشنایان بلاغت و نظم آیات قرآن، معلوم میشود، گرچه مفسرین (رحمة الله علیهم) اینگونه روابط و نظم را نادیده گرفته اند.

**ذی قوه عندی العرش مکین:** این آیه بیان دو صفت دیگر برای «رسول کریم» است. نکره آمدن «قوه» دلالت بر عظمت آن دارد: صاحب قوه ایست و صف نشدنی. قوه آن رسول کریم را با هیچ قوه‌ای نمیتوان مقایسه کرد. او با قوه ای که از مبدا قدرت و علم یافته است، سراسر موجودات را بحرکت آورده و قدرت مند کرده، قدرت همه موجودات نیروئی است از او که شکل گرفته و منظم شده، منشأ این نیرو، اراده و علم ساری در عالم است. و همان اراده علمی، در وجود موجودات زنده بصورت الهامات غریزی و فطری و عقلی درمی آید که خود قوای محرک و سازنده اند.

قول آن رسول کریم ذی قوه، شعاع اراده و علم اوست که بر آئینه پاک روح رسول امین تابیده. و بعبارت دیگر: موجود هر چه بسیط تر و برتر از ترکیب و مجردتر باشد نیرومند تر و سازنده تر است، قدرت نفوذ و سرعت سیر و وسعت میدان خیال و عقل بمراتب بیش از نور و نیروی ماده محسوس است. در اجسام مرکب ذرات (مولکولها) محرک و سازنده عناصرند، و آنها از اجزائی (اتمها) ساخته شده اند که قدرت سازندگی و حرکت آنها منشأ حرکت و صورتهاست. قدرت فوق ذرات (انرژی فوق اتمی) که هیچ گونه شکل و صورت خارجی و ذهنی ندارد، مبدا سراسر قدرتهای مادیست، که از آن جز ظهور اراده علمی، تعبیر دیگری نتوان نمود. آنچه این اراده علمی را در عالم مشهود پدید آورده باید جوهر عقل و علم و قوه بس عظیم و توصیف نشدنی باشد: «ذی قوه» که

۱- چرخ با این اختران نفز و خوش و زیبایانی  
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی.  
همچنان بالا رود با اصل خود یکتا سنی  
«میرفندوسکی»

در پیشگاه خداوند عرش و مبدا قدرت مقامی دارد: «عند ذی العرش مکین» .  
 راجع به حقیقت عرش که در آیات قرآن مکرر آمده، مفسرین و متکلمین  
 و عرفای اسلامی توجیهاات و تفسیراتی دارند، مفسرینی مانند زمخشری، رازی،  
 نیشابوری، بیضاوی به تبعیت از نظر قتال معتزلی، اسمائی مانند عرش و کرسی را، از  
 قبیل تشبیه و تمثیل دانسته و گفته‌اند استواء خداوند بر عرش تصویر عظمت اوست چنانکه  
 کعبه و طواف و حجر تمثیل است. بنا بر این عرش، تمثیل قدرت و فرمانفرمائی خداوند  
 است و واقعیتهی ندارد. این گونه توجیه‌ها علاوه بر اینکه درهای تشبیه و تأویل را درباره  
 کلمات و حقایقی که راجع به مبدا و معاد است مانند: صراط، میزان، جهنم، بهشت...  
 باز میکند، با ظاهر آیاتی که عرش و کرسی را نام برده و توصیف کرده مطابق نیست.  
 عرفاء و اهل حدیث گفته‌اند: مقصود از عرش و کرسی علم و قدرت خداوند است  
 که عالم را پدید آورده و نگهداشته و در سراسر موجودات نافذ است.

بنا بر این نباید عرش، عنوان علم و قدرت ذاتی خداوند باشد، زیرا آن علم و  
 قدرت، عین ذات خداوند است با آنکه عرش حقیقت و موجودی مشخص است که علم  
 و قدرت آنرا پدید آورده، آیه «ثم استوی علی العرش» که در شش سوره قرآن<sup>۱</sup> بعد از  
 بیان خلقت آسمانها و زمین آمده و آیه «رب العرش» که نیز در شش آیه دیگر آمده<sup>۲</sup>،  
 دلالت بر همین دارد که عرش موجود و حقیقی است در مرتبه نازل ذات و صفات مقدس  
 ربوبی و مخلوقیست از علم و قدرت، و آنچه در روایات معتبر در توصیف عرش آمده نیز  
 مبین همین حقیقت است<sup>۳</sup>.

از تأمل در این آیات و احیائی که در بیان حقیقت عرش از معصومین رسیده و از سوی  
 دیگر نظر در ساختمان انسان که نمونه‌ای از عالم بزرگ است و چگونگی ظهور اراده و علم

۱- آیات: ۴۵، اعراف- ۳، یونس- ۲، رعد- ۵۹، فرقان- ۴، سجد- ۴، حدید.

۲- آیات: ۱۲۹، توبه- ۸۶ و ۱۱۶، مؤمنون- ۲۶، نمل- ۲۲، انبیاء- ۸۲، زخرف.

۳- اصول کافی باب ۱۹ از کتاب توحید، در ضمن حدیث اول، در توصیف عرش چنین نقل شده:

فقال امیر المؤمنین علیه السلام دان المرش خلقه الله تعالی من انوار اربعة... عرش را خداوند از

چهار گونه نور آفریده، و در ضمن حدیث دوم از ابی الحسن الرضا علیه السلام: «العرش لیس

هو الله والعرش اسم علم و قدرة و عرش فیه کل شیء... عرش، خداوند نیست، عرش نام علم

و قدرتیست و عرش است که در آن همه چیز است». در این روایت که علم و قدرت نکره ذکر

شده دلالت بر این دارد که عرش نوعی از علم و قدرت خداوند و ظهوری از آنست.

وقدرت از مبادی وجود انسان، در بجهای برای تصوّر حقیقت عرش بر ذهن میکشاید، گرچه اندیشه و نظر در این حقایق نورانی بر تر از خیال و قیاس بشری است؛ انسان در حقیقت نفعهای از اراده و قدرت است و پرتو آن اراده در مرتبه نازل بصورت قدرت مشخص در آمده، از آن قدرت است که قوای ذهنی و ادراکی روشن میشود و برای ابراز اراده و علم پیوسته بقوای جزئی و اعضاء حرکت فرمان میرسد سپس اندیشهها در خارج ذهن ظاهر و محقق میگردد. به تعبیر دیگر: انسان برای تحقق اراده، می اندیشد، می گزیند، می خواهد، آن اراده در عالم نفس صورت میگیرد، و آن صورت محقق نفسانی منشأ جزم و حرکت و بصورت کلام و عمل منظم در می آید، آن اراده محقق که مبدئش اراده علمی بسیط است، آنگاه بصورت عزم در می آید که مانعی برای بروز آن در خارج از نفس نباشد و اگر مانع اختیاری در سر راه عزم باشد میکوشد تا آنرا از میان بردارد و اگر مانع خارج از اختیار باشد بحال انتظار می ماند تا مانع از میان برود<sup>۱</sup>.

نخستین بروز علم و قدرت ازلی الهی، مخلوق ابداعی، و کانونی از انعکاس آن قدرت و علم بسیط و نامحدود است که حرکت و نظم و قدرت بر عوالم موجودات از آن می تابد، و با تعبیر و زبان بعضی از احادیث اسلامی، همان مشیت است که فرمودند: «خداوند مشیت را بخود آفریده آنگاه چیزهای دیگر را بوسیله مشیت آفریده»، و عنوان عرش اشاره بهمان است، از این جهت فرمان اراده ازلی و بروز علم و قدرت و فیض وجود در مرتبه آن عرش مشیت، از مبداء صادر میشود و دیگرانوار قاهره وجود در پیشگاه جلال آن که مرتبه ایست از جلال الهی خاضعند و از آن کسب علم و قدرت می نمایند. آن رسول امین ذی قوه «جبرائیل» مقام خاصی در پیشگاه عرش و خداوند عرش دارد و علم و قدرت و وحی از پرتو آن عرش علم و قدرت بوی میرسد و او بنفوس مستعد میرساند.

**مطاع ثم امین:** تم، اسم اشاره به دور و مقام بلند و ظرف متعلق به «مطاع» است:

۱- آن قدرت مقدر ذهنی که از اراده بسیط پدید آمده، عرش فرمانروایی برای حقیقت عالی انسانی و مرکز اجراء اراده بسیط او است، در ساختمان بدن، مغز (یا قلب) مرکز اجراء اراده بوسیله اعصاب حسی و حرکتی بر سراسر بدن مسلط است و نفس مجرد انسانی بوسیله مراکز اعصابی که فرمان گیر از اراده و فرمانده بر اعضاء و اجزاء بدن میباشد بر سراسر قوای بدنی یکسان استیلاء دارد. این نمونه ای از حقیقت «ثم استقوی علی العرش» است.

در آن مقام و الامطاع و فرمانروایی باشد . یا متعلق به « امین » است : در آن مقام خاص و بلند ، امین میباشد .

آن رسول کریم که جایگاه خاصی در پیشگاه خداوند عرش دارد ، از دیگر فرشتگان و قوای قاهره عالم انوار برتر است و آنچه آنکه آنها فرمانبر او هستند و از اراده و فرمان وی تجاوز نمی کنند . و امین است : آنچه از علم و قدرت از مبدء بوی میرسد ، بدیگر حقایق عالم انوار و نفوس و مواد در حد ظروف استعدادها و قابلیت ها میرساند ، و از رازداران و کلید داران غیب است .

این اوصاف ششگانه آن جوهر قدرت و کمال و خورشید علم که در این آیات بیان شده برای تحکیم مقام وحی و بیان کمال و قدرت فاعلی فرستنده آنست ، آنچه آنکه هیچگونه نقص و اختلال و کم و بیش شدن در افاضه علم و وحی از ناحیه مبدء یا مبادی فاعلی نیست : آن مبدء وحی چون رسول است ، هر چه درمی یابد بصورت مختلف الهام و وحی و در نهایت و کمال استعداد بصورت قول و کلمات عقیدر ، بدریابندگان میرساند . چون کریم است از رساندن فیض علم دریغ ندارد ؛ چون دارای قوه ای بس عظیم و شدید و فشرده است ، پرتو علم و وحی را از حجابها ، و طبقات نازله میگذراند و هیچ قدرتی نمیتواند مانع نفوذ آن شود یا مسیرشرا منحرف کند<sup>۱</sup> . چون در پیشگاه خداوند عرش جایگاه بس بلندی دارد از آن مقام اعلا و وجود و کمال بلا واسطه ، علم و قدرت و اسرار و رموز ربوبی را درمی یابد ؛ چون مطاع است ، همه قوا و قدرت های مادون فرمان و اراده او را اجرا میکنند . چون امین است ، بهر مستعد و صاحب حقی حقش را میرساند . این اوصاف مبین آنست که در جهت قدرت فاعلی علم و وحی هیچگونه نقص ذاتی و استعدادی نیست و دارای کمال فعلیت علم و قدرت است ، از این رو اگر اختلال و نقص و ابهامی در کشف و الهام رخ دهد از ناحیه مستعد و قابل میباشد . آیات بعد بیان کمال قدرت استعدادی و قابل نفس مقدس خانی میباشد :

۱- در سوره النجم ، آن مبدء وحی ، هم به شدید القوی ، هم به ذومرّة ، توصیف شده . مرّة ، به قوه بهم پیچیده ، شدید ، اصل عقل ، قدرت نافذ و مرور دهنده گفته میشود .



وما صاحبکم بمجنون (۲۲) ولقد آهه بالافق المبین (۲۳) وما هو علی الغیب  
بضنین (۲۴) و ما هو بقول شیطان رجیم (۲۵) فاین تذهبون (۲۶) ان هو الا ذکر  
للعالمین (۲۷) لمن شاء منکم ان یتقیم (۲۸) و ما تشاؤون الا ان یشاء الله  
رب العالمین (۲۹) .

ترجمه: و رفیق مباشر شما هیچ گونه دیوانگی ندارد (۲۲) و همانا او را در افق آشکارا  
دیده (۲۳) و او بر غیب هیچ گونه بخیل و خوددار نیست (۲۴) و آن گفتار شیطان رانده نیست (۲۵)  
پس بکجا میروید؟ (۲۶) نیست آن مگر یادآوری برای جهانیان (۲۷) برای کسانی از شما که  
بخواهند مستقیم شوند (۲۸) و نمیخواهید شما مگر آنکه (چنانکه) خدای پروردگار جهانیان  
میخواهد (۲۹) .

### شرح لغات:

صاحب: دوست ملازم ، رفیق ، معاشر ، مالک .

مجنون: اسم مفعول از جن: چیزی را پوشاند ، عقل ، زائل و تباه شد .

افق : ناحیه طلوع خورشید . چشم انداز دور زمین که بنظر پیوسته با آسمان می نماید .

مبین : اسم فاعل از ابان و متعدی است : آشکار کننده . استعمال آن بمعنای لازم از

جهت وحدت فاعل و مفعول است مانند قرآن مبین و نور مبین ، که خود را خود آشکارا می نماید .

ضنین : خوددار ، بخیل . بنا بقرائت ظنین : بد گمان ، کسیکه مورد بد گمانی است .

رجیم : رانده شده . کسیکه با پرتاب سنگ رانده ، یا زده ، یا کشته شده .

وما صاحبکم بمجنون : این آیه عطف بجواب قسم : « انه لقول رسول کریم ،

مقصود از صاحبکم ، شخص رسول اکرم ، و با « بمجنون » برای تأکید و تعمیم منفی ، است

سوگند به ... رفیق شما هیچ گونه و هیچ وجه دیوانه نیست . عنوان صاحبکم ، اشارة

بوضع زندگانی مشهوداً نحضرت از زمان طفولیت تا قبل از بعثت و بعد از آن ، و شاه

برای مطلب است .

هیچ دلیل و شاهی برای صدق پیمبران بحق رساتر و محکمتر از تاریخ زندگی

وضع نفسانی و گفتار و رفتار آنان نیست ، زیرا انگیزه نبوت و وحی که پیمبران

بر می انگیزت و برای گرفتن و ابلاغ وحی بر آنها غلبه داشت ، موضوع و حقیقتی است

با تعلیلها و تحلیل های روانی معمول امروز نمیتوان آنرا شناخت و راز آنرا گشو .

همچنانکه منشأ هر نیروئی را جز با آثار و قدرتی که در مظاهر شخصی آن پدید میآید نمیتوان شناخت .

چنانکه تاریخ می‌نماید، نبوت يك پدیده فردی و محدود نبوده بلکه در آفاق مختلف و مفاصل زمان پیوسته و مکرر پدید آمده، و همه پیمبران را خصائص و اوصاف مشترکی بوده و در اصول دعوت و راه و روشی که با مردم و در میان مردم داشتند با هم شبیه بودند و وضع روحی و اخلاقی و بدنی آنان برای مردم هم عصر و قومیکه در میان آنها قیام میکردند بسی روشن بوده ، چنانکه هیچ محقق دقیق و پی‌جوئی نمیتواند ادعا کند که آنها اندکی دچار انحراف‌های روحی یا اخلاقی یا بدنی و تشنجهای عصبی بوده‌اند. از سوی دیگر هر چه از تاریخ آنها بوسیله آثار مختلف و منقولات ملل رسیده مبین این است که آنها پیش از قیام بدعوت، نمونه کامل سلامت جسمی و اعتدال خلقی و قدرت عقل و تشخیص بودند .

تاریخ زندگی و خصائص رسول اسلام (ص) که خود مصدق دیگر پیمبران است، روشنتر و مدون‌تر از کسانی است که در گذشته دور و نزدیک و بهر صورت اثری در تاریخ بشر داشته‌اند، تا آنجا که پس از کارتدوین تاریخ و ظهور چاپ نیز زندگی و روش اینگونه اشخاص چنین بارز و روشن نیست .

نام و نشان پدران و مادران و خویشان و افراد قوم و قبیله‌ای تا آداب و اخلاق و گفتگوهای آنان در برابر خواننده‌های تاریخ مستند این پیمبر، چنان نمایان است که زندگی نامداران هم عصر و گذشتگان نزدیک آنها نمایان نیست .

در این نمایش تاریخی اوضاع پیش از ظهور و مقدمات ولادت، دوره‌های شیرخوارگی، طفولیت، کفالت، جوانی، اخلاق، آداب، مسافرت، جنگ، صلح، آراء، ازدواج، انزاع، بعثت، دعوت، هجرت، اوصاف شخصی گروندگان و دشمنان، جنگها، سخنان، وفات آنحضرت، واضح و روشن دیده میشود .

در سراسر زندگی و احوال مختلفش با آنکه در شهر و بیابان و در میان قومی بت‌پرست و جاهل و ستمگر و بدخوی و بدکردار بسر می‌برد، اندك سبکسری و طغیان و بدخوئی و رفتار ناروا و بیماری جسمی و روحی، تاریخ از او نشان نمیدهد . و از طوفان هواها و گرد و غبار عقاید و خوبیهای جاهلیت اثری بر چهره روحش دیده نمیشود،



وسبکری و هوایا و سرکشی و بی‌بندی جوانان، و غرور و نخوت پیران مکه را در دورانیهای حیاتش نمیتوان یافت .

در محیط مکه روابط، گفتگوها، رفت و آمدها، در حدود افتخارات و اختلافات و جنگ و تجارت و شعر و ادب و زن بود. خواب و خیال و آرزوها و احلام جوانان، قهرمانی و عشق و رجزهای عشره و اشعار آنهار و وصف شمشیر و اسب و نیزه و شتر و غزلهای امرءالقیس بود، همین‌ها آنها را بسوی قهرمانی گذشتگان و خانه زنانیکه بالای خانه‌هاشان علامت چراغ قرمز بود، میراند. با آنکه آن حضرت دوران جوانیش را در میان همین جوانان گذراند، این آرزوها و احلام اثری در خاطرش نگذاشت و پایش را نلغزاند و سخن و عملی در اینگونه امور از او دشمنان سرسختش هم نقل نکرده‌اند، تا آنجا که پس از اظهار دعوت گروهی از همان همسالانش نخستین گروندگان شدند .

در آن زندگی بی‌بند و آلوده آنچه از او میدیدند، صفا، وقار، امانت؛ و آنچه میشنیدند سخنان کوتاه و پرمغز و قضاوت بحق، بود. امانت در آن محیط خیانت، چنان بر همه آشکار بود که به لقب امین بیش از نامش آشنا بودند. او را همیشه باین لقب که توصیف رسائی از راه و روش و خوی آنحضرت بود میخواندند و همه با چشم احترام و تجلیل با او مینگریستند.

۱- در کتب معتبره و مستند سیره، در ضمن نقل حوادث و اوضاع پیش از بعثت، تجلیل و احترام مکیان و اعتراف به برتری عقل و بزرگواری آنحضرت مشهود است. یکی از این اسناد تاریخی سخنان ابیطالب در خطبه‌های عقد برادرزاده‌اش با خدیجه است: « همانا محمد با هر جوان قریشی منجیده شود، در شرافت و بزرگواری و فضل و عقل برتری دارد... ».

دیگر داستان ساختمان کعبه و حکمت محمد امین (ص) است، چند سال پیش از بعثت دروادی مکه سیلی جاری شد و قسمتی از بناه بیت و کعبه را ویران کرد، سران قریش که افتخار نگهبانی کعبه را مخصوص بن خود میدانستند بتجدید بناه آن پرداختند، در این کار سران قوم از همه پیشی میگرفتند و دیگر مردم را اجازه دخالت نمیدادند، همینکه خواستند حجر الاسود را در محل مخصوص بآن نصب کنند برای بردن این امتیاز در میان شیوخ کشمکش در گرفت چنانکه نزدیک بود جوانها به میان آیند و دست بشمیر برند و خون یکدیگر را در میان بیت الحرام بریزند. ابی‌امیه بن مغیره مخزومی میانجی شد و پیشنهاد کرد که حکم در میان آنها اولین وارد از باب الصفا باشد، ناگهان محمد (ص) وارد شد، همینکه او را دیدند همگی با خوشحالی



محیط اعتقادی که در آن نشو و نما یافت، ترکیبی از انواع شرك و بت پرستی بود، از توحید اسماعیلی تصور مبهم و پیچیده‌ای که اثری در عقاید شرك آمیز عرب نداشت در بعضی از هان مانده بود. مقاومت شدید عرب در برابر دعوت بتوحید، شاهد بر همین مطلب است.

در مکه و پیرامون آن، کنیسه یا دیر و دعوت مسیحیت و یهودیت نبود. کسانی از مردم مکه بسرزمین‌های مسیحی و یا با یهودیان یثرب رفت و آمد داشتند و سخنان و بشارتهائی درباره ظهور پیغمبری شنیده بودند و یا بعضی در انتظار ظهور مردی از فرزندان اسماعیل بودند، چنانکه گویند خدیجه با این سابقه ذهنی آرزوی همسری چنین شخصی را داشت. ولی اینگونه بشارتها و انتظارها اثری در خاطر حضرتش نداشت چنانکه کلمه‌ای پیش از بعثت از آنحضرت نقل نشده که مشعر به تطبیق با خودش باشد یا بخواهد

→ بانگ برداشتنند: «این امین است: بقضاوتش راضی هستیم». . . آنحضرت جامه‌ای را بزمین گسترده و حجر الاسود را در میان آن نهاد و شیوخ را خواند تا همگی اطراف جامه را بگیرند و نزدیک کعبه برند، آنگاه خود آنرا برداشت و در محل مخصوص نصب کرد. از این داستان مشهور معلوم میشود که آن حضرت چه احترامی در میان مردم مکه و قریشیان داشت که هم آواز، او را امین خواندند و با آنکه سنش از شیوخ متکبر قریش کمتر بود همه بقضاوتش تسلیم شدند، زیرا آنها میدیدند با آنکه از اندیشه‌ها و کارهای شرك آمیز و آلوده‌شان کناره گیری میکند، در مشکلات بحق قضاوت مینماید و در هر کار خیر و دفاع از حق و مظلوم وارد میشود و در راه احقاق حق و اقامه عدل به هر خطری تن در میدهد.

از سوی دیگر در جنگها و کشمکشها و پیمان‌هاییکه برای بدست آوردن امتیازات و یا از میان بردن حقوق و ستم بر مردم بود هیچگاه وارد نشد با آنکه مرکز حکومتی بی شکل عرب، در مکه بود و کار مهم مکیان که سروران عرب بودند پیوسته بستن پیمانها و حلف‌ها و دخالت مستقیم و غیر مستقیم در جنگها و کشمکشها بود، آنچه تاریخ ثبت کرده آنحضرت تنها در يك جنگ و يك پیمان شرکت کرد، آن جنگ حرب الفجار بود که برای حفظ حرمت ماههای حرام در گرفت و قریب چهار سال ادامه داشت آنحضرت از پانزده تا نوزده سالگی در آن شرکت نمود. تفصیل این جنگ در تاریخ بیان نشده. و آن پیمان، حلف الفضول بود که در میان مردان با غیرت و شریف مکه برای دفاع از حق مظلومین و ناتوانان بسته شد. راجع باین پیمان از آنحضرت چنین نقل شده: «من با عموهایم برای بستن پیمانی در خانه عبدالله ابن جدعان حاضر شدیم، در برابر ارزش آن پیمان دوست نداریم که برای من حمر النعم (شتران بس گران قیمت) باشد (مقصود اینست که ارزش آن یا هیچ چیز با ارزشی سنجیده نمیشود) و اگر در اسلام هم بان دعوت شوم اجابت خواهم کرد».

از هانرا برای دعوت بر سالتی آماده کند و همچنین پیشگوئی‌های پراکنده بعضی کاهنان و راهبان، مانند «بحیراء» درخوی و روش و مصاحبتش با مردم تأثیری نگذاشت. پیش از چهار سال کودکی را در بیابان و میان خیمه‌های بنی اسد بسر برد از آن پس در سراسر دوران کودکی و جوانی تا بیست و پنج سالگی مصاحب و ملازم با مردم مکه بود، دوره کمال رشد جسمی و عقلی به خلوت‌گزینی متمایل گردید. خلوت‌گزینی و عزلت‌جویش مانند کاهنان و راهبان، پیوسته و همیشگی نبود، آنچه مسلم است مدت عزلتش فقط در یکماه رمضان در سال، بوده که در این ماه در غار حراء یادر میان شعاب و غارهای اطراف مکه تنها بسر میبرد، چون بمکه باز میگشت مانند همیشه در میان مردم و خانواده‌اش می‌زیست و بکارهای روزانه زندگی می‌پرداخت. تاریخ از این مرحله انزوا جوئی خبری نمیدهد گویا ناگهان پرده‌ای بمیان آمده که تاریخ از وراء آن چیزی نمی‌نمایاند. چه انگیزه‌ای بخلوتش میکشاند؟ چگونه سرمی‌برد؟ چه اندیشه‌ها و هدفهایی داشت؟ آنچه بعضی از محققین (مانند درمنگام مستشرق نامی) گفته‌اند: برای یافتن آئین و شریعت می‌اندیشید و بخلوت می‌گراشید، تصویر است که هیچ سند تاریخی ندارد و با آیه ۸۴ سوره قصص: «وما کنتم ترجوان یلقى الیک الکتاب الارحمة من ربک = و تو چنین نبودی که امید داشته باشی که کتاب بسویت القاء شود، مگر رحمتی از پرورگارت» سازگار نیست.

از عقاید و افکار و حالات نفسانیش آنچه در تاریخ آمده و از قرائن فهمیده میشود اینست که بخداوند یکتا و توحید فطری که جدش ابراهیم خلیل بآن دعوت کرده، ایمان

۱- این پیشگوئی‌ها پیش از اخبار گذشتگان، نتیجه قطع رسالت و طول دوره فقرت، و تراکم گمراهیها و ستمگریها بود، در چنین وضعی بود که اهل بینش و کسانی که به ناموس پیمبری آشنا بودند و میدانستند که در زمانهای گذشته و در میان بنی اسرائیل پی‌درپی پیمبرانی ظاهر شدند، امید و انتظار ظهور پیمبر یا مصلح عظیمی داشتند.

این امید و انتظار چنان شایع بود که بعضی از سخنوران و شاعران، خود و دیگران را آماده چنین حادثه‌ای مینمودند و یا امیدوار بودند که آن مصلح و داعی بزرگ خودشان باشند.

در باره شخص آنحضرت معروفتر از همه پیشگوئی و بحیراء، راهب نسطوری بود که در دیر بصری و در حدود شام بسر می‌برد: گویند در سفری که آنحضرت همراه عمویش ابوطالب بشام میرفت پس از آنکه این راهب او را دید و از احوال و انسابش پرسید، به ابوطالب گفت: او را بشهرش بازگردان و از گزند یهود برکنارش دار، چه او را کار و شأن بزرگی در پیش است.

کامل داشت، انشرك وانحراف و عقاید باطل قوم خود که وارثان دعوت و ساختمان خانه خدا بودند رنج میکشید و اندیشناك بود، هیچگونه افکار فلسفه و نظریات اخلاقی و اجتماعی مکتب‌های دیگران در ذهنش سایه نیفکنده بود. از اندیشه‌هایی که در اعماق روحش و حوادثی که در محیطش میگذشت، هیچگاه نگرانی و اضطراب در او مشاهده نشد. روش عزلت‌ش مانند مرتاضها و کاهنان و صوفیان و برای منظور و مقصد خاصی نبود. همان اندیشه‌های درونی و جواذب معنوی و ناسازگاری محیط بود که بخلو نگاهش میکشاند تا مدتی از میان مردم و آلودگیها و سرگرمیهای زندگی دور بماند و با عمق ضمیرش و اندیشه‌هایی که از آن میجوشد و جلال و جمال و شکوهی که از عالم، دلش را میرا بید مشغول باشد و دور از چشم قومش بعبادات خدای یکتا روی آورد و در برابر قدرت و جلالی که سراسر وجودش را پر کرده خضوع نماید.

هر چه زمان میگذشت و مدت عزلت‌ش و سکوت عمیقش بیشتر و بیچهل سالگی نزدیکتر میکشت، آثار نگرانی و اضطراب در کلمات کوتاه و حرکاتش بیشتر دیده میشد تا آنجا که این حالات همسر مهربان و مراقبش را نیز نگران کرد و اندکی از راز درونش را با او در میان نهاد که: نوری چون سپیده صبح بر او پرتو می‌افکند و صداهائی باطنین و پیوسته مانند زنگ بگوشش میرسد... همسرش با این عبارت پرمغز دلداریش میداد: «بخداوند سوگند، خداوندت تو را هیچگاه زبون نخواهد کرد، تو همانا صلوة رحم مینمائی، بار ناتوان را بر میداری، و نادار را دستگیری میکنی و میهمان را گرامی میداری و در حوادث و مصائب حق را یاری میدهی»<sup>۱</sup>.

با آنکه تاریخ، حوادث و جزئیات زندگی رسول خدا (ص) را با اهتمام و تفصیل ضبط کرده است، از پشت پرده عزلت و احوال روحی و اندیشه‌هایش بیش از آنچه گفته شد خبری نداده. تا آنکه در آخرین مرتبه سکونتش در غار حراء ناگهان

۱- متن عبارتیکه در تاریخ از خدیجه بزگوار نقل شده چنین است: «والله ما یخزیک الله ابدًا، انک تصل الرحم وتحمل الكل وتکسب المعدوم وتقری الضیف وتمین علی النوائب الحق». این مستند تاریخی دو مطلب را آشکار مینماید: یکی ایمان محکم نزدیکان و خانواده آنحضرت بخداوند یگانه و عنایات او، دیگر شهرت خلق و راه و روش با بیچارگان و درماندگان و ستمزدگان.

بانگ: یا محمد! . . . آنگاه فرمان: اقرء! . . . بگوشش رسید، و نگران و وحشت گرفته بخانه‌اش بازگشت.

از این پس پرده اختفاء و آرامش برکنار شد و تلاوت آیاتی محرك و انگیزنده که آهنگ و ترکیب کلمات و بلندی و معانیس هیچگونه شباهتی به سخنان کوتاه و سنجیده شخص رسول و نثرها و شعرهای سخنوران و شعرای عرب نداشت، آغاز گردید، و آن آرامش و سکوت رفیق و مصاحب و همدم و یار مردم، مبدل به دعوت و حرکت و کشمکش و تشریح و سازندگی شد که بشهادت آیات قرآن و احوال و رفتار شخصی آنحضرت در ابلاغ رسالت و دعوت هیچگونه مقاومت از خود نداشت و بشدت مقهور وحی بود، گرچه در طریق انجام رسالت خویشان نزدیک و دور و عرب و مردم دنیا در برابرش بایستند، گرچه خود و کسانی از میان بروند، و گرچه در برابر خوددارش هرگونه سروری و قدرت باو دهند!

**ولقد آه بالافق المبین:** این آیه عطف به آیه سابق و مورد دیگر قسمها و بدلات لام «لقد» خود متضمن قسم و تأکید مطلب است و بآء به معنای سببیت، یا مصاحبت، یا استعانت، و متضمن ظرفیت «فی» میباشد: سوگند به . . . صاحب شما (پیغمبر)، آن رسول کریم را در افق آشکارکننده و بسبب و کمک آن دید.

این افق مبین (که خود را مینمایاند) نمی‌توان هیچیک از آفاق زمین و فضای جهان که آفتاب و ستارگان در آن طلوع و غروب مینمایند باشد، زیرا این آفاق دریابنده و منعکس‌کننده انوار حسی است که خود آنها شعاعهایی از عقل و اراده برتر میباشند.

برتر و وسیعتر از این آفاق، افق ذهن انسان است که در آن هزارها خورشید و ستارگان با حساب و دقت و بررسی‌های علمی، میدرخشد، و این فروغهای ذهن شعاع و پرتوی از آن «ذی قوه» است، که بصورت الهام و کشف بر ازهان مستعد و ناآلوده می‌تابد.

افق ذهنی میتواند دریافت‌کننده و تاباننده جوهر عقل و علم باشد که هیچ‌گونه ناهنجاری در قوای ادراکی و اختلالی در افعال بدنی و عصبی و نفسانیش نباشد و پرده‌های

تقالید و اوهام ذهنش را تیره نساخته باشد: «وما صاحبکم بمجنون» و حجاب های اصطلاحات و معارف محدود آنرا نپوشانده و برتر از همه آنان باشد: «و هو بالافق الاعلی - النجم»، تا آن حقیقت اعلی را بنمایاند و آنرا بنگرد: «ولقدراء بالافق المبین». در میان اذهان بشر، ذهنهای سالمیکه دچار اختلالها و پوششهای اوهام و تقالید و آثار محیط نباشد پس اندک است. آن ذهنهای پاک و درخشان و درّاک نیز در میان دیوار معلومات اکتسابی محدود میگردد و در پرده مفاهیم و اصطلاحات و عناوینی که نمایاننده جزئی از اسرار و مظاهر وجود است، پوشیده میشود.

معلومات محدود مانند چراغی در فضای وسیع است که پیرامون چراغدار را اندکی روشن میدارد ولی خود حجاب ماوراء است. مفاهیم و اصطلاحات که نمایاننده حد ادراک است، حقیقت و عظمت ادراک شده را چنان محدود می نماید که آنرا دگرگون می نماید. مگر عنوانها و نامهای متعارف مانند: انسان، عقل، حیوان، گیاه، آسمان، زمین، خورشید... نشان دهنده وجود واقعی آنها است؟ مگر اصطلاحات علمی مانند: وجود، ماهیت، ماده، طبیعت، فضا، نور، قوه... نمایاننده حقایق وجود آنها می باشد؟

این اصطلاحات و عناوین نمایاننده ادراک محدود علمی است که واقعیات و حقایق و جلال و جلوه های عالم را محدود میسازد و پرده ای بر روی ذهن فطری میکشد که چشم باطن بتماشای داخل آن سرگرم و ازدیدن وراء آن ناتوان میشود، آفاق اینگونه اذهان که گرفتار پوششها یا نوعی «جنون» است چون عالی و مبین نیست، جوهر عقل و علم بصورت اصلی در آن طلوع نمی نماید. افق عالی و مبین آن ذهن وسیع و درخشان است که انواع حجابها را از میان برداشته و از سطح عالی نفسی برآمده است که از ریشه ها و موارد فضیلت و تقوا و قوای موزون درونی تکوین یافته، و بدنی سالم و قوی آن قوای سالم را در بر گرفته باشد. حکمت و رحمت پروردگار این شرائط روحی و جسمی را در وجود محمد (ص) و دیگر پیامبران با درجات مختلف پدید آورد، تا در مرتبه اول، وحی خداوند را صریح و روشن بشنوند و ابلاغ نمایند و در مرتبه برتر فرشته وحی را بصورت تمثیل یافته ای بنگردند. انجذاب شدیدتر آنحضرت بسوی افق اعلی و تسلط آن

بر حواس و خیال و همه قوا و لوازم بدنیش ، تا آنجا رسید که با چشم عقلی آن مبدء وحی و جوهر عقل را بصورت اصلیش دید . انجذاب به این افق مبین و اعلی ، و دیدن مبدء وحی و شدید القوی ، بصورت اصلی ، مخصوص کمال نبوت و ختم آن بود .  
چنانکه از مضامین سورة النجم<sup>۱</sup> و بعضی احادیث برمی آید ، آنحضرت بچنین مقامی دوبار برآمد .

۱- آیات ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۱۳ : سورة النجم : « علمه شدید القوی . ذومرّة فاستوی . وهو بالافق الاعلی . . . . ولقد راه نزلة اخرى . . . = « همی آموخته اورا ، شدید القوی ، صاحب قوهئی - پس پیوسته و نیرومند . پس آن فرا گرفت ، و استوار شد . در حالیکه او در افق اعلی بوده . . . و برآستی اورا بار دیگر دید . . . »

در تفسیر مجمع البیان ، بدون ذکر سند چنین نقل کرده : « جبرائیل همیشه بصورت آدمیان بسوی پیغمبر می آمد . پس رسول خدا ( ص ) از او خواست تا خود را بهمان صورتیکه خداوند آفریده اش بنمایاند . پس از این درخواست ، جبرائیل دوبار خود را بآن صورت نمایاند ، یکبار در زمین و بار دیگر در آسمان ، آن بار که در زمین خود را نمایاند ، آنگاه بود که جبرئیل در افق اعلی و محمد بالای کوه حراء بود ، پس جبرئیل از شرق طلوع کرد و سراسر افق را تا مغرب پرنمود . محمد ( ص ) با مشاهده آن بزمین افتاد و بیهوش شد ، پس از آن جبرئیل بصورت آدمیان فرود آمد و او را در بر گرفت . »

در حدیث نبوی ، از طریق عامه از ابن عباس نقل کرده : « رسول اکرم ( ص ) از جبرئیل خواست تا او را با آن صورتیکه در آسمان است ببیند ؛ جبرئیل گفت : در کجا میخواهی برای تو مثل شوم ؟ آنحضرت گفت : ابطح . جبرائیل گفت گنجایش مرا ندارد . آنحضرت گفت : در منا ، گفت گنجایش مرا ندارد ، و همچنین در عرفات . . . تا آنکه کوه حراء را میعاد قرار داد . آنحضرت با آنجا رفت ، پس جبرئیل را دید که از ناحیه کوههای عرفات باطنینی مانند بر خورد فولاد و آهن . . . روی آورد و سراسر مشرق و مغرب را پر کرد . . . همینکه آنحضرت او را دید بیهوش شد و بزمین افتاد . . . اگر این حدیث صحیح باشد ، گفتگوی درباره انتخاب مکان اشاره به تأثیر دیدگاه حسی در دیدگاه ذهن و عقل است .  
عارف شوریده جلال الدین بلخی رومی که گاهی ذوق و شورش از حد میگذرد و حدود را بهم می ریزد ، این داستان را در کتاب مثنوی به تصویری آمیخته با تخیل عرفانی آورده .  
قسمتی از اشعار مربوط باین مطلب است :

که چنانکه صورت تست ای جلیل  
تا ببینم من ترا نظاره وار  
حسن ضعیف است و تنگ سخت آیدت  
تا چه حد حسن نازکست و بی مدد

مصطفی میگفت پیش جبرئیل  
مر مرا بنمای محسوس آشکار  
گفت نتوانی و طاقت نبودت  
گفت بنما تا ببیند این جسد

\*\*\*

هیبتی که که شود ز آن مندکی

چون که کرد الحاح بنمود اندکی

این رؤیت و مشاهده نمیتوان با چشم ظاهر باشد زیرا چشم ظاهر قابلیت و توانائی دیدن حقیقت عقلی و روحانی را ندارد. آنچه چشم ظاهر می بیند انعکاس صورت موجود بوسیله نور در بینائیست نه عین صورت خارجی آن، پس از انعکاس اولی هرگاه بیننده بخواهد همان صورت را بدون واسطه بینائی و تقابل با صورت خارجی در ذهن، مینگرد و هرچه قدرت ذهن بیشتر باشد صورتهای محسوس در آن آشکارتر و مشهودتر میشود. صورتهای عقلی چون برتر از مقدار و حدود و نور محض است دیدن آنها مانند محسوسات مشروط بتقابل حسی و انعکاس نور نیست.

صورت عقلی را چشم عقلی و بصیرت و ضمیر بینا مشاهده مینماید، در این گونه مشاهده اشتباه و انحراف و کج بینی راه ندارد: «ما کذب الفؤاد ما رای، ما زاغ البصر وما طفی - آیه ۱۱ و ۱۷ - النجم» چون در میان شاهد و مشهود فاصله دور و نزدیک و انعکاس و انکسار و لغزش و انحراف شعاع نیست و بیننده در افق مبین است: «والقد راه بالافق المبین».

و ما هو علی الغیب بضنین: این آیه، و آیه «و ما صاحبکم بمجنون» که ماء نافیہ پیش از اسم آمده شخص و ذات را از جهت نسبت به جنون و ضنّ، نفی کرده: این بیان

از مهابت گشت بیهوش مصطفی  
جبرئیل آمد در آغوش کشید

\*\*\*

شمع از پروانه گی بیهوش شد  
آن تغیر آن تن باشد بدان

\*\*\*

بحر اواز مهر کف پر جوش گشت  
ماء را گر کف نباشد گو مباحش  
تا ابد مدهوش ماند جبرئیل  
و ز مقام جبرئیل و از حدش  
گفت رو رو که حریف تو نیم  
گفت رو زین پس مرا دستور نیست  
من باوج خود نرفتم هنوز  
گر زخم پری بسوزد پر من  
بیهوشی خاصگان اندر اخص

شهری بگرفته شرق و غرب را  
چون ز بیم و ترس بیهوش بدید

آفتاب از زرگی مدهوش شد  
جسم احمد را تعلق بد بدان

نقش احمد ز آن نظر بیهوش گشت  
مه همه کف است معطی نور پاش  
احمد از بگشاید آن پر جلیل  
چون گذشت احمد ز سدره مرصدش  
گفت او را هین بپر اندر پیم  
باز گفتا کز پیم آی و مایست  
باز گفت او که بیا ای پرده سوز  
گفت بیرون زین حدایخوش فرمن  
حیرت اندر حیرت آمد این قصص



غیر از تعبیر: « و صاحبکم لیس بمجنون، و هو لیس علی الغیب بصین » است که فقط صفت را نفی میکند. علی، دلالت بر اطلاع کامل، باء بضنین، دلالت بر تلبس دارد: شخصیت محمد (ص) که بر غیب اطلاع و تفوق یافته چنین نیست که خوددار در بیان و ابلاغ آن باشد.

بنابر این متعلق « بضنین » جمله‌ای مانند « فی ابلاغ و الاعلام » باشد محذوف است. میشود که « علی الغیب » متعلق به « بضنین » باشد که برای توجه با اهمیت آن مقدم آمده: او هیچگونه خود دار بر غیب نیست، (روح او برای اطلاع بغیب و اسرار آن، شیفته و منجذب است) و هیچگونه موانع نفسانی در وجود او نیست تا از این سیر و کمال روحی و عقلی بازش دارد.

این آیه نیز مبین امتیاز روحی و خلقی رسول اکرم (ص) از دیگر اهل کشف و شهود و کاهنان و دانشمندان است، اینها هر چه دارای استعداد عقلی و نفسانی و ممتاز از دیگر مردم باشند، چون مغرور بمعلومات و اوهام، و مجذوب هواها و شهوات نفسانیند، نمیتوانند بی پرده اصول و حقایق پشت پرده محسوسات را چنانکه هست دریابند، و آنچه درمی یابند صریح و روشن بیان نمی کنند یا نمیتوانند بیان کنند، و آنچه بیان میکنند برای گروه خاص و در لفافه اصطلاحات خاصی است، و آنچه از معارف و حقایق اصول اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی درک میکنند، برای حفظ مقام و شهوات خود و عواطف و امیال عامه مردم کتمان یا تأویل مینمایند.

این شخصیت عالی و مقدس به هیچ یک از این اشخاص ممتاز شباهت ندارد، آنچه از حقایق پوشیده و نهان که پروردگارش خواسته دریابد، دریافته و آنچه را که مقهور و حی است که صریح و بی پرده و برخلاف عقاید و امیال مردم و مصلحت شخص خود آنرا ابلاغ و اعلام مینماید.

شاهد این حقیقت، خود قرآن است: « و ما هو علی الغیب بضنین ».

بنا بقرائت « بضنین »، بدگمانی و تهمت افتراء و دروغ را از ذات و شخص آنحضرت نفی کرده: تاریخ زندگانی آنحضرت و بیان معجز نمای آیات قرآنی او را از

۱- منلق گوئی عارفان و دانشمندان و کتمان علمای دینی و اجتماعی، کلمات مرموز کاهنان، معلول همین علل روحی و نفسانی است.

اتهام و بدگمانی درباره اطلاع بر غیب و ابلاغ و کم و بیش نمودن آن مبرا میدارد ، چون ذاتاً مبرای ازدروغ و افتراست خداوند او را امین وحی و مبلغ رسالات خود گردانده .  
**وما هو بقول شیطان رجیم:** ضمیر هو، راجع بغیب مشتمل بر وحی و قرآن ، یا بقرینه مطلب راجع به قرآن است . و مقصود از قول شیطان - چنانکه گویند - گفته های کاهنان و جادوگران است که شیطان با آنها القاء نموده و آنان آنچه دریافت میکردند با کلمات و تعبیرات بهم پیچیده و مبهم به اشخاص هم افق خود میخواندند . نسبت قول بشیطان رجیم برای بیان مبده قول و دلیل بر مطلب است: چون گفتار و آثار شیطان که مبده است و وسوسه است (رجوع شود به تفسیر آیه ۳۳ از سوره بقره) و از مقام عقل و آسمان درك حقایق بسوی اوهام و اندیشه های پست ، رانده و پرت شده و متمرّد از درك و خضوع برای حق است ، نمیتوان قرآن که سر اسر مبین حقایق عقلی و اصول هدایت و راهنمای بحق و پرستش خداوند و درك منتها و نتیجه آثار و اعمال خیر و شرّ است ، گفتار شیطان رجیم باشد<sup>۱</sup> .

این آیات « و ما صاحبکم . . . » مبین حقیقت وحی قرآنی ، و اوصاف و امتیازات روحی و نفسی فراگیرنده آنست ، همین خواص و اوصاف است که پیمبران بحق را از علماء و عرفاء و اهل کشف و ریاضت و کاهنان و دروغ پردازان جدا می نماید .  
 این خواص و ممیزات که برای همه پیمبران خدا با مراتب مختلف بوده ، برای خاتم پیمبران بصورت بارز و کاملتر و باسند های محکم تاریخی و آیات قرآن اثبات میشود .

این آیات با بیان صریح و اشارات ضمنی ، مبین این امتیازات و خواص است:  
 ۱- این شخص همراه و همدم «صاحب» قوم و مردم خود بوده ، و در میان آنها

۱- شیطان بنا بر توصیف قرآن و عقاید ملل و آثار منهود نفسانی ، جوهر شر و سرکشی بر حق و نظامات و منشأ عقاید فاسد و نمایاندن حق بصورت باطل و باطل بصورت حق و نماهای بی حقیقت و انگیزنده اوهام و شهوات پست و غرور انگیز و پوشاننده عواقب شرور است . همینکه بر طبق بیان قرآن ، ظاهر پیکر و ماده آدم را دید و مقام عالی و استعداد های نهانی او را ندید و با غرور از سجده و خضوع بان سر پیچید ، شاهد بر اینست که قدرت درك حقایق بر تر را ندارد . و همینکه با دیدن آیات و گذشت زمان تغییر و تکامل در جهت خبر نیافته دلیل بر اینست که حرف ملیت شر نیست .

ناشناخت نبوده .

۲ - خود درس خوانده نبوده و سابقهٔ تعلم نداشته و از میان درس ناخوانده ها برخاسته است .

۳ - دارای عالی ترین فضائل خلقی و آراء محکم بوده و دروغ و خیانت و اعمال بد از او دیده نشده .

۴ - دچار اختلال روحی و عصبی که از بیماریهای مزاجی و نقص بدنی یا ریاضت های غیر معمول طولانی و گوشه گیری ناشی میشود نبود، و تا پیش از اعلام رسالت خود نسبت جنون و اختلال باو داده نمیشد و به امتیاز عقل و امانت معروف بود و مردم زمانش هشیاری و توجهش را با آنچه در زندگی عموم میگذاشت و علاقه اش را بجلوگیری از هرستم و کمک بمظلوم میدیدند<sup>۱</sup> : « وما صاحبکم بمجنون » .

۵ - وحی را صریح و روشن می شنید و آنرا در مرتبهٔ عالی یقین باورداشت و گاهی منشأ وحی را بصورت نازل میدید . و گاهی هم در حالات خاصی مبداء وحی را بصورت اصلی مشاهده میکرد .

کاهنان آنچه در حال بی خودی درمی یابند ، مبهم و جزئی و شك آمیز و تحیر آور بوده ، و آنچه از حقیقت علمی برای محقق یا عارف کشف میشود برای خودشان یقین آور نیست مگر آنکه پس از کشف ، برهان یا تجربه آنرا اثبات نماید . گاهی هم در یافتها و کشف های علمی که از طریق ریاضت یا تمرکز ذهن و تفکر و مقدمات برهانی پیش می آید نوعی حدث و الهام و مستند بمبادی خارج از نفس و رشته ای از وحی ناقص است . مشاهدات صورتهای ذهنی بیشتر از منشأ نا آگاه و در خواب و بعضی از حالات نفسانی

۱ - کاهنان و مرتاضها یا در اصل ساختمان مزاجی دچار اعصاب خشک و ادراکات ناقص و در فهم واقعیات زندگی و مطالب علمی ناتوانند یا در اثر ریاضت گرفتار چنین عوارضی میشوند که از عالم خارج بی خبر و منصرف میگرددند و همیشه در حالتی میان خواب و بیداری بسر می برند ، آنگاه که حال اغماء یا خوابشان سنگین تر میشود ، اشباحی در چشم باطنشان نمایان میگردد و سخنانی بگوششان میرسد که از این راه خبرهای ناقص و مبهمی از حوادث دور و آینده میدهند .

اینگونه مردم بهمان قدر که مورد توجه ساده لوحان و عوام هستند ، نزد اهل نظر و علم برای کار و گفتارشان از رشی نیست ، زیرا از درك اصول معارف و حقایق علمی و واقعیات زندگی دورند و چه بسا خود بملل حالات روحی از کار و گفتار خود نا آگاهند .

ریخ مینماید که سبب آن از میان رفتن قدرت آگاهانه شعور است و برای اهل ریاضت و مجذوبها پیش می آید. منشأ اینگونه شعور ناخود آگاه، درکها و شعورهای آگاهانه و اندیشهها و تمایلات نفسانی میباشد که در اعماق نفس جای میگیرد و پنهان میشود و آنگاه که قدرت شعور آگاهانه و اراده از میان رفت در حال خاصی ظهور مینماید و در ذهن منعکس میشود. و چون اینگونه مشاهدات و ادراکات با عقل و شعور ارادی ناسازگار است، بر همه مبادی شعور و اراده تسلط دائم ندارد و همینکه عقل و اراده بیدار و برانگیخته شد، مشهودات تخیلی و آثار آنها از میان میرود.

ظهور وحی بر رسول اکرم (ص) هیچگونه شباهتی با اینگونه کشفها و مشاهدات نداشته و همیشه صریح و روشن و مسلط بر اراده و عقلش بوده آنچنانکه اندیشه و عقل و همه مبادی ادراک شخصی آنحضرت یکسره تسلیم آن میشد و هیچگونه مقاومتی در مقابل آن نداشت و چون تسلط وحی از میان میرفت و شعور شخصی آنحضرت آزاد میشد، مطالب وحی و آثار آن آنچنان سازگار با عقل هشیار و مسلط بر شعور فطریش بود که اندکی هم از حدود آن تمایل نمی یافت، زیرا از افقی برتر و روشنتر از شعور و عقل فطریش برمی آمد: «ولقد راه بالافق المبین».

۶- در برابر فرمان و ابلاغ وحی نیز هیچگونه مقاومتی نداشت. حت ذات و شعور بمصلحت شخصی که نافذترین عواطف و شعورهای انسانی است چنان تسلیم و مقهور بوحی و غیب بود که از ابلاغ صریح آن نمیتوانست خودداری کند گرچه جان و کسالتش از میان بروند و مورد استهزاء و دشمنی دور و نزدیک گردد.

۷- دعوتش عموماً مخالف با معتقدات و ناسازگار با تمایلات نفسانی مردم و قدرتمندان بود بخصوص دعوت بتوحید، و مخالفت با شرک و نفی بت‌هاست که با مظاهر مختلف ریشه عمیق در نفوس آن مردم داشت. همچنین خبر و حکم قطعی او از حوادث آینده ای که با وضع و سیر عادی تاریخ سازگار نبود و مردم هم عصر اینگونه مطالب را باور نمی کردند و به استهزاء می گرفتند: «وما هو علی الغیب بضئین - بظنین».

۸- دعوت و رسالتش موافق با شهوات و اوهام و انگیزنده اینگونه هواهای پست و تخیلات نبود و بعکس انگیزنده عقل و بصیرت و حاکمیت بر این انگیزه ها بود:

« و ما هو بقول شیطان رجیم » .

اشخاصیکه دارای این امتیازات و اوصاف بودند با اختلاف در مراتب و زمان در تاریخ ظاهر شدند و همه با اشتراك در اصول دعوت و مخالفت شدید هم عصرهای خود ، مسیر فکر و تاریخ را بسوی خیر و حق برگرداندند . این خود نمایاننده يك قانون و ناموسی است که حاکم بر آنها و تعیین کننده مسیر دعوت آنها بوده چنانکه در آغاز ظهور وحی ، حقیقت آن برای آنها نامأنوس بود و گاهی میخواستند از سلطه و قدرت آن رها شوند . اینگونه اشخاص با این امتیازات مبعوث از طرف خداوند و مأمور به ابلاغ رسالت او بودند . و بعکس فریبکاران و دروغگویان ، هرچه تاریخ پیشرفت صدق گفتهها و پیشبینیهای آنها آشکار تر گردید . و مردم دنیا جز طریق هدایت آنها ، هر راهی برای احراز سعادت و تأمین حیات با اندیشه و تشخیص عقلی و علمی خود پیش گرفتند از بیابان تحیر و گمراهی سر بر آوردند :

فاین تذهیون : فاه تفریع بر آیات نفی ، این ، استفهام مکانی تعجیبی یا انکاری و پرسش از راه یا منتهای آنست : اکنون که صاحب شما نه مجنون و نه ضنین و نه قرآن گفته شیطان رجیم است ، پس چه راهی برای شناختن او و وحیش پیش میگیرید ؟ !

مشرکین قریش و عرب جاهلیت برای اقناع خود و دیگران و برای توجیه شخصیت محمد (ص) و وحیش اندیشهها کردند و راههایی خواستند باز کنند ، دیوانه و کاهن و ساحر ش خواندند . ولی همچنانکه در این آیات این اندیشههای کوتاه و سفیهانه رانفی کرده ، گذشت زمان و بروز قدرت عقل خلاقه محمدی و تابش قرآن بر عقول خردمندان ، این نسبتها و افتراات را از میان برد . پس از آن نیز مخالفان از هر ملت و آئینی خواستند برای حل راز وحی قرآن و آوردن آن ، بر مبنای کینهها و دشمنیهای خود راهی باز کنند و توجیهی نمایند به بن بست رسیدند و رسوا شدند . بیشتر علماء و محققین روانی و اجتماعی عصر جدید هم در این باره خود را آشنا نکردند و سکوت نمودند و آنها که خواستند نظری دهند شعاع نظرشان از رسیدن باین حقیقت و راز مشکل خلقت ناتوان شد و از دیوار تصورات محدودشان نگذشت .

میشود که این استفهام ، از طریق سعادت و هدایت باشد : چون این نسبتها

ناصواب و وحی قرآن برتر از او هام و برای هدایت بسوی حق و کمال است، پس چدراهی درپیش میگیرید و بکجا روی می آورید؟ مانند کسی که راه مستقیم را رها کرده یا راهی درپیش گرفته که بمقصودش نمیرساند، باو گفته میشود: بکجا میروی؟!

راه‌هایی که بشر متحرك و متكامل برای حل مشکلات عقلی و حیاتی خود در رسیدن باطمینان و سعادت فردی و اجتماعی تاکنون گشوده، پس از زمانها سرگردانی و راه‌پیمائی بجائی نرسیده تا امروز که پیشرفتهای فکری و اجتماعی بر تحیرشان افزوده، رو برو شدن بشر امروز، با مسائل پیچیده و ناتوانی و شکست فلسفه و علوم تجربی برای حل مشکلات و مسائل زندگی و انسانی، تناقضات اصول اجتماعی و اقتصادی، این سؤال را که قرآن نخست متوجه مردم جاهلیت، سپس مردم دیگر نموده بود، امروز هم متوجه بشریست که بهمه‌جا و هر چیز سرکشیده و در میان افکار و مصنوعاتش گرفتار شده، و برای همه هشیاران و روشن بینانیکه نگران آینده‌اند مطرح است: «فاین تذهیبون؟!»<sup>۱</sup> و چون سائق فطرت برای یافتن رسیدن بکمال و جمال مطلق و پیوستن بدتکیدگاه بقاء و رهائی از رنجها و نابسامانیها، راه میجوید و جوینده خود را گمراه مینگرد این سؤال را با خود در میان میگذارد: بکجا میروم؟!

ان هو الا ذکر للعالمین: ان، نافیة و ضمیر هو راجع بقرآن است و حرف «الا» بعد از نفی برای حصر مطلب میباشد: این قرآن فقط ذکر است، که شعور و فطرت خفته و بفراموش رفته را بیدار میکند و آنچه از یاد رفته بیاد می‌آورد: «کلا انها تذکرة» - سورة عبس. و برای جهانیان است، چون همه در اصل چنین شعوری مشترکند، اگر شعور خفته و فطرت بیدار شود و برآید، راهش همان راه خدا و بقاء است که انسان گمراه آنرا از خارج ذات خود و عوارض آن میجوید. از این رو راه جو و راه یکیست، انسان از جهت عقل اکتسابی راه جوست و از جهت عقل و شعور فطری راه است. و اگر عقل مکتسب هماهنگ با عقل فطری گردید مستقیم میشود و در راه مستقیم سیر می‌نماید:

۱- راه‌هایی که بشر امروز بوسیله تجریبات و تحقیقات علمی برای حل مسائل وجود، و بوسیله بررسیهای روانی برای تنظیم قوای اخلاقی و تنظیم اصول اجتماعی و اقتصادی برای ایجاد عدالت، گشوده، بیشتر بر مشکلات افزوده و در این راهها هر چه پیش میرود مطلوبهای خود را نمی‌یابد و از رسیدن به محیط سعادت و بهشت که بآن خود را دلخوش و امیدوار کرده بود ناامیدتر میشود.

لن شاءنکم ان یتقیم: این ذکر برای کسانی اثر و سود دارد که خواست مستقیم شدن و برآمستقیم در آمدن داشته باشند. اگر چنین خواستی باشد بوسیله همین ذکر قرآن است که قوا و عواطف و خلالهای نفسانی هماهنگ و مستقیم میگردد و برآمستقیم میگرایند. رجوع شود بشرح آیه «اهدنا الصراط المستقیم» جلد اول پرتوی از قرآن صفحه ۱۱.

وما تشاؤون الا ان یشاء الله رب العالمین: مشیئة (مصدر شاء) اولین ظهور صورت و شیء شدن در ذهن است که پس از اراده و عزم و برانگیختن قوای عمل و نبودن مانع، در خارج صورت میگردد. از این جهت مشیئت خداوند غیر از اراده جازم و تخلف ناپذیر است.

در قرآن، از خواست جزمی خداوند به قضاء و اراده و امر تعبیر شده. فعل مضارع (تشاؤون، یشاء) دلالت بخواست مستمر و حدوثی دارد، چنانکه فعل ماضی (شاء) خواست حتمی گذشته را مینماید.

وصف پیوسته «رب العالمین» دلالت بر این دارد که مشیئت مستمر خداوند در مجرای ربوبیت میباشد. با توجه باین تعبیرات آیه، و نظر بآیه قبل، معنای این آیه چنین است: آن کسانی که خواسته اند مستقیم شوند، خواستشان پیش نمیرود (وما تشاؤون) جز آنکه همان خواست مستمر خداوند پروردگار عالمیان باشد. خواست مستمر خداوند همان راه هائست که در عالم مقرر داشته و اسباب و عللی است که آفریده و اصولیست که بوسیله عقل فطری و پیمبران بآن هدایت نموده. یافتن این اسباب و علل و راهها و اصول و براه افتادن بسوی راه مستقیم پس از خواست و تذکر میباشد. بنا بر این خواست خداوند، سلب قدرت و اختیار از انسان فاعل مختار نمیکند، بلکه بایشرف عقل متصرف

۱- در حدیث از حضرت صادق (ع) چنین آمده: «چیزی در زمین و آسمان نمی باشد مگر بسبب هفت خصلت (مرحله): بسبب مشیت و اراده و قدر و قضاء و اذن و کتاب و اجل».

و از حضرت باقر (ع): «چیزی وجود نمی یابد مگر آنکه خداوند خواسته و اراده و تقدیر نموده و فرمان داده باشد...». در حدیث یونس (راوی حدیث) است که گفت: «وجود نمی یابد مگر بسبب آنچه خدا خواسته و اراده و تقدیر کرده و گذرانده». حضرت رضا (ع) فرمود: «ای یونس چنین نیست، وجود نمی یابد مگر آنکه خدا خواسته... (نه بسبب خواست خدا)...» و فرمود: «ای یونس! میدانی مشیت چیست؟ گفتم نه. گفت: مشیت تذکر است... اراده، عزیمت و جزم است... قدر، هندسه و وضع حدود است... قضاء، ابرام و اقامه عین است».

این احادیث که از اصول کافی و مجمع البحرین (در لغت شاء) نقل شده، دلالت بر همین دارد که مشیت خداوند، اراده جزمی و تخلف ناپذیرش نیست.



و اراده فعال برای درك خواست خداوند و انجام آن و دور شدن از عالم حیوانات که دارای قوا و غرائز محدودند، تشخیص سود و زیان و خیر و شر، و آزادی و اختیار و اراده افزایش مییابد .

لحن و اوزان آیات این سوره یا انطباق و هماهنگی با معانی و مقاصد، سه گونه است : از آیه يك تا آیه چهارده، که محرك از هان بسوی مفاصل تحولات عظیم و انقلاب های عمومی جهان در مقدمات قیامت و پس از آنست ، با کلمه « اذا » و برخورد آن با حروف اول کلمات بعد ، و طنین خاص آن ، آغاز شده و با تاء ساکنه که نمایاننده بهم پیچیدن و قطع خبر است ، ختم گردید و کلمات وسط ، هماهنگ با معانی کوتاه و بلند آمده است .

از آیه پانزده تا آیه هیجده ، که آیات قسم و نمایاننده حرکات مشهود و محسوس ستارگان و پس و پیش رفتن آنها و خلیدن روشنائی در تاریکی و جدا شدن از یکدیگر است ، آخر آیات با سین ، که حروف قبلاش مشدد یا مکرر است ، آمده که نمایاننده پیوستگی و جدائی ، تحرك است . از آیه نوزده تا آخر سوره که معانی از اوج بلند و دور از ذهنها و نظرها تنزل یافته و با ذهان همی نزدیکتر میگردد آخر آیات به یاء ساکنه ، ماقبل مکسور و میم یا نون که در آخر مخارج اداء میشوند ، پایان یافته که نمایاننده حرکات صوتی و نزولی و ملایم است . و طول آیات باختلاف مطالب کوتاه و بلند آمده است ، و سوره به طولانی ترین آیه که بیان مسیر طولانی انسان است ختم گردیده .

آیات اول این سوره در بیان و نمایانیدن مقدمات قیامت و پس از آن ، از کاملترین آیات قرآن است: در حدیث از رسول خدا (ص) رسیده که فرمود: « هر کس بخواند که روز قیامت را بنگرد ، باید سوره اذا الشمس را بخواند » .  
از ابا بکر نقل شده که بر رسول خدا (ص) عرض کردم : پیری زود بشماروی آورد . فرمود: « هود و الواقعة و المرسلات و عم یسائلون و اذا الشمس کورت ، پیرم کرد » .

سورة انفطار ، درمكة نازل شده ، ۱۹ آیه است.

### بسم الله الرحمن الرحيم

اذا السماء انفطرت (۱) واذا الكواكب انتثرت (۲) واذا البحار فجرت (۳)  
واذا القبور بعثرت (۴) علمت نفس ما قدمت واخرت (۵) يا ايها الانسان ماغرك  
بربك الكريم (۶) الذي خلقك فسويك فعدلك (۷) في اي صورة ماشاء و كعبك (۸).  
ترجمه: آنگاه که آسمان شکافته و گسیخته شود (۱) و آنگاه که ستارگان پراکنده  
شوند (۲) و آنگاه که دریاها شکافته گردند (۳) و آنگاه که قبرها برانگیخته شوند (۴)  
داند هر نفسی چه پیش فرستاده و چه واپس گذارده (۵) همان ای انسان! چه تورا نسبت پیروردگار  
کریمت فریفته؟ (۶) همانکه تورا بیافرید پس راست آوردت پس بیاراستت (۷) در هر صورتی  
که خواست ترکیبت داد (۸) .

### شرح لغات :

انفطرت : شکافته شد ، گسیخته شد . زمین بسبب رویش گیاه ، باز شد . از فطر .  
چیز را آغاز نمود ، اختراع کرد ، پدید آورد .  
الكواكب : جمع کواکب: ستاره، برق و شمع آهن و برافروخته گی آن ، شدت گرما،  
شمسیر ، آب ، گیاه بلند ، سرور قوم ، کوه ، بزرگ از هر چیز . کواکب (فعل ماضی) :  
آهن برافروخت و برق زد .  
انتثرت : پراکنده شد ، از هم گسیخت ، فروریخت . افتعال از نثر : چیز را پراکند  
و فروریخت .  
هجرت : مجهول از باب تفعیل: پی در پی راه بازگردید و راه یافت . بندها و موانع

از میان رفت ،

بعثت: زیر و زبر شد ، برانگیخته گردید .

غر، از غرور : فریفته شدن ، بخود بالیدن ، از خطر و امر مهم غافل ماندن .

ای : اسم شرط ، موصول ، استفهام ، تعجب و تعظیم ، صله در میان حرف نداء و الف

و لام بالحق هاء تنبيه : یا ایها الانسان .

رعب : از باب تفعیل: چیزی را با کوشش بالای چیز دیگر بر آورد و بر آن نهاد، براسب

همی سوار شد .

اذا السماء انفطرات : اذا ، شرط زمان آینده و مشعر بر تحقق پیش آمد ناگهانی

است. انفطار، انفعال - قبول و پذیرش - اثر فطر می باشد. از موارد استعمال لغت فطر چنین

استنباط میشود که معنای آن شکافته شدن و سر بر آوردن است: فطرت، صفات و خواصی

است که از درون انسان (نه عوامل خارج) سر بر می آورد. فطر (بضم فاء) گیاهی است مانند

قارچ که ناگهان از زمین بر می آید. بنا بر این چون مقصود از السماء جسم یا اجرام محیط

بر ماست باید عامل و علت طبیعی انفطار آن از خود آن یا باطن آن باشد .

گرچه معلومات و تحقیقات کیهانشناسی با همه پیشرفت‌هایش، هنوز راجع پیاپی

جهان یا بهم ریختن وضع موجود نظام کیهانشانها نمیتواند مانند قرآن اظهار نظر قاطع

نماید، ولی در مسیر اینگونه بررسیها چنین وضع نهائی پیش بینی میشود: از مجموع

مشاهدات و محاسبات ریاضی این اصل مسلم شده است که سراسر جهان و کیهانشانها

پیوسته در حال انبساط است و این انبساط نتیجه قوا و تغییرات و تحولاتیست که در عناصر

و مواد اولی آن روی میدهد.

آیه ۴۷ سوره الذاریات: «والسما بئیناها بأید و اتالموسعون = آسمان را بنیاد

نهادیم بنیروئی، و همانا ما گسترش دهنده ایم» با تعبیر جامع و صریح، قوا و نیروهای نخستین

جهان و گسترش آن را بیان کرده. چون اصل گسترش جهان و دور شدن کیهانشانها از نظر

۱. دانشمندان کیهانشناس امروز درباره تکامل یا استواری جهان دو فرض مختلف دارند .

آنها که جهان را در حال تکامل فرض میکنند میگویند: اصل ماده جهان متراکم بوده سپس

انبساط یافته اکنون در حال تغییر و تکامل است . آنها که جهان را در حال استواری فرض

میکند میگویند بهمین وضع آفریده شده و ماده اصلی آن ( کیدروژن ) پیوسته بوجود می آید

و جهان را در حال متعادل میدارد . این هر دو گروه در این مطلب اتفاق دارند که مجموع

جهان در حال انبساط است ( رجوع شود به کتاب مجموعه علمی جهانی ترجمه احمد پیرشک ) .